

ترامپ و راهبرد خاورمیانه ای آمریکا با تاکید بر بحران سوریه؛

گسست یا تداوم

محمد باقر علی تبارسید امیر نیاکوئی^۲ ابراهیم متقی^۳

تاریخ دریافت ۱۳۹۷/۴/۲۶ تاریخ پذیرش ۱۳۹۷/۸/۲۸

چکیده

بازگشت جمهوری خواهان به قدرت به ویژه با تصاحب کرسی ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا توسط دونالد ترامپ با ویژگی های منحصر به فرد شخصیتی، تداعی گر رویکرد جدیدی در حوزه سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا به طور کلی و راهبرد خاورمیانه ای آن به صورت اخص گردیده و سیاست خارجی ایالات متحده را در معرض قضاوت های متنوع قرار داده است. بر خلاف دوره ریاست جمهوری باراک اوباما که صحبت از تغییر در حوزه سیاست خارجی آمریکا به میان آمد، در دولت دونالد ترامپ بیشتر بحث از گسست در این حوزه مطرح است. این پژوهش به دنبال آن است که سیاست خارجی آمریکا در دوره ترامپ در قبال تحولات خاورمیانه و بحران سوریه را واکاوی و تحلیل نماید. پژوهش بر این فرضیه استوار است که راهبرد خاورمیانه ای ایالات متحده آمریکا و سیاست خارجی این کشور در قبال بحران سوریه در دوره دونالد ترامپ بامنتقی متفاوت در مسیر تداوم سیاست خارجی آمریکا در دوره باراک اوباما، دموکرات مبتنی بر کنش محدود و غیر مستقیم قرار گرفته است. روش پژوهش در این مقاله تبیینی مقایسه ای و روش جمع آوری داده ها نیز روش کتابخانه ای است.

واژگان کلیدی: کنش غیر مستقیم، کنش محدود، سیاست خارجی، راهبرد، بحران سوریه

۱۷۳

سیاست جهانی

۱. دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه گیلان
۲. دانشیار علوم سیاسی دانشگاه گیلان
نویسنده مسئول، ایمیل: niakoe@gmail.com
۳. استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران

مقدمه

سیاست خارجی آمریکا به ویژه پس از جنگ جهانی دوم از انزوگرایی خارج گردیده و فراتر از سطح ملی در سطح جهانی درگیر شده است. لیکن با انتقال قدرت اجرایی آمریکا از اوپامای دموکرات به ترامپ حزب جمهوری خواه، به خصوص با سیاست های اعلانی و اعمالی کم سابقه او از قبیل دیوار مکزیک، خروج از نفتا و معاهده پاریس و...، موجب تداعی بازگشت آمریکا به راهبرد درون نگرانه شده است. ویژگی منحصر به فرد شخصیتی ترامپ نیز سیاست خارجی آمریکا را در معرض قضاوت های متعددی در قبال چگونگی موضع گیری نسبت به رژیم ها، نهادها و تحولات بین المللی از جمله احتمال نظامی گری در تحولات خاورمیانه و بحران سوریه قرار داده است. اما با وجود آن که شخص رئیس جمهور برابر مفاد قانون اساسی آمریکا از قدرت بالایی در حوزه سیاست خارجی برخوردار است، لیکن سایر نهادهای ملی نیز در تعیین استراتژی امنیت ملی و سیاست خارجی آمریکا تأثیر به سزایی دارند. نقش نخبگان، احزاب، کنگره، لابی های مهمی از قبیل آپیک و غیره را در حوزه سیاست خارجی آمریکا نمی توان نادیده گرفت به ویژه آن که سیاست خارجی آمریکا متناسب با سطح قدرت هژمون و منافع جهانی، متأثر از روابط متقابل پیچیده در حوزه های مختلف تنظیم می گردد. لذا بدیهی است علی رغم قدرت زیاد رئیس جمهور در تنظیم و اعمال سیاست خارجی آمریکا، نقش سایر سازمان ها و نهادها را به عنوان متعادل کننده نباید نادیده گرفت. اولین استراتژی امنیت ملی آمریکا در دولت ترامپ که در ۱۸ دسامبر ۲۰۱۷ منتشر شده نیز موید زمینه ها و نشانه های زیادی از تداوم در حوزه سیاست داخلی و خارجی آمریکا است.

به نظر می رسد قضاوت به تداوم در حوزه سیاست خارجی آمریکا بسیار آسان تر به باور به تغییر و یا گسست مطلق در آن باشد. در کنار هم قرار دادن باورهای شخصی و ویژگی های شخصیتی ترامپ با مسایل و واقعیت های سطح ملی و بین المللی آمریکا و به خصوص تأثیر آن ها بر ادراک ترامپ، نشان می دهد که باور به انقطاع و گسست مطلق در حوزه سیاست خارجی آمریکا برای نمونه از بین الملل گرایی به انزوگرایی،

نوعی سطحی نگری بوده که فاقد پشتوانه بینش علمی و توجه لازم به زمینه های تاریخی و واقعیت های حوزه اقتصاد و سیاست بین الملل کنونی است. برای نمونه، درست است که در اعمال راهبرد خاورمیانه ای ایالات متحده از جمله در قبال بحران سوریه در دوره ترامپ، برخی تغییرات تاکتیکی مشاهده گردیده است، لیکن خط مشی کلی استراتژیک آمریکا در این حوزه و از جمله نسبت به بحران سوریه، بیشتر بر مسیر تداوم قرار داشته، و به عبارتی دیگر، اولویت های استراتژیک سطح بین الملل آمریکا نسبت به تحولات منطقه ای خاورمیانه با جابجایی رئیس جمهور، تغییر اساسی نکرده و به گسست مطلق دچار نشده است.

با توجه به مطالب فوق، راهبرد خاورمیانه ای آمریکا از جمله سیاست خارجی این کشور در قبال بحران سوریه در دولت ترامپ را باید با لحاظ نمودن تمامی عوامل تأثیر گذار بر حوزه سیاست خارجی آمریکا اعم از سطوح فردی، ملی و بین المللی واکاوی و تبیین نمود. لذا رهیافت واقع گرایی نئوکلاسیک چهارچوب مناسبی برای تبیین سیاست خارجی آمریکا و دولت ترامپ در خاورمیانه است. زیرا این رهیافت با ترکیب سطوح خرد و کلان، ضمن توجه به تأثیرات متقابل ساختار - کارگزار، ادراک رهبران را نیز در تحلیل سیاست خارجی مورد توجه قرار می دهد. این پژوهش در پی واکاوی و تبیین راهبرد خاورمیانه ای و سیاست خارجی آمریکا در قبال بحران سوریه بر آمده و این فرضیه را دنبال نموده است که، راهبرد خاورمیانه ای ایالات متحده در قبال بحران سوریه در دوره ترامپ با منطقی متفاوت در مسیر تداوم سیاست خارجی آمریکا در دوره اوبامای دموکرات مبتنی بر کنش غیر مستقیم و محدود قرار گرفته است. پژوهش با رویکرد تبیینی مقایسه ای و استفاده از روش کتابخانه ای به انجام می رسد.

لازم به ذکر است که با توجه به اهمیت سیاست خارجی آمریکا، در همین دوره کوتاه پس از به قدرت رسیدن ترامپ نیز آثار در خوری در ارتباط با سیاست خارجی و راهبرد ایالات متحده در این دوره به رشته تحریر در آمده است. به عنوان مثال اثر مهدی آهوایی (۱۳۹۶) و محمود یزدان فام (۱۳۹۶)، به طور کلان به راهبرد ایالات متحده در دوره ترامپ و گزینه های ایران پرداخته اند. اثر حسین دهشیار (۱۳۹۶) نیز به توانمندی های دولت ترامپ در حوزه های اقتصادی و سیاسی و تأثیر آن در سیاست خارجی پرداخته و

گذاری بر راهبرد کلان این کشور داشته است. محمد زاده ابراهیمی و دیگران نیز به میراث واقع‌گرایانه اوباما در خاورمیانه و میراث آن برای ترامپ پرداخته‌اند. (محمد زاده ابراهیمی و دیگران: ۱۳۹۶) اگرچه هر یک از آثار فوق‌دریجه‌ای را بر سیاست خارجی آمریکا در دوره ترامپ می‌گشاید اما هیچ‌کدام با بهره‌گیری از رویکرد واقع‌گرایی نئوکلاسیک به بررسی تغییرات و تداومها در سیاست خارجی آمریکا در قبال بحران سوریه نپرداخته و تداوم سیاست کلان آمریکا در دوره ترامپ البته با منطقی متفاوت را مورد توجه قرار نداده‌اند. بر این اساس این مقاله مدعی است که با رویکردی تطبیقی و در نظر گرفتن سطوح مختلف تحلیل که برگرفته از رویکرد رئالیسم نئوکلاسیک است، به بررسی تطبیقی سیاست خارجی آمریکا پرداخته و روندهای متداوم را علی‌رغم مدعایی که بر گسست تأکید دارد، مورد توجه قرار می‌دهد.

۱. چارچوب نظری: رئالیسم نئوکلاسیک

واقع‌گرایی نئوکلاسیک را گیدئون رز مطرح نمود. به عبارت دیگر "واقع‌گرایی نئوکلاسیک عنوانی است که گیدئون رز به مجموعه‌ای از آثار در روابط بین‌الملل داده است که در تبیین سیاست خارجی و فراتر از آن در توضیح روابط بین‌الملل از بسیاری از بینش‌های واقع‌گرایی استفاده می‌کند و بر آن است که گستره و بلند پروازی سیاست خارجی یک کشور در وهله نخست ناشی از جایگاه آن در نظام بین‌الملل و به ویژه توانمندی‌های آن در زمینه قدرت نظامی است. اما در عین حال تأکید دارد که تأثیر این توانمندی‌ها بر سیاست خارجی غیر مستقیم و پیچیده است، زیرا فشارهای نظام باید از طریق متغیرهای میانجی در سطح واحد ترجمه شوند. (زروندی و فیضی، ۱۳۹۰: ۱۷۸). واقع‌گرایی نئوکلاسیک تمایز دولت‌ها را نه صرفاً بر مبنای قدرت نسبی، بلکه بر اساس انگیزه‌های بنیادی‌شان بیان می‌کنند. «رویکرد نئوکلاسیک واقع‌گرایی بر خلاف رهیافت مادی‌گرا - ساختاری نواقع‌گرایی، در زمره رهیافت‌های مادی‌گرا - کارگزاری قلمداد می‌شود. از این رو عقلانیت مفروض واقع‌گرایی نئوکلاسیک با مفروض عقلانیت واقع‌گرایانه یکسان نیست. بلکه عقلانیت مورد نظر واقع‌گرایی نئوکلاسیک نوعی "عقلانیت راهبردی" است... نئوکلاسیک‌ها از آنجا که معتقد به امکان تغییر اولویت‌های دولت در گذر زمان و در نتیجه تعامل دولت‌ها با یکدیگر هستند، به

نوعی که این اولویت ها محرک تصمیمات دولت ها است به عقلانیت راهبردی باور دارند. (حق شناس، ۱۳۹۲: ۶۷۱) نئوکلاسیک ها سطوح مختلف تحلیل را در نظر قرار می دهند. «واقع گرایی نئوکلاسیک عناصر و مفروضه هایی از واقع گرایی کلاسیک و نواقع گرایی را درهم می آمیزد. به گونه ای که هر دو دسته از متغیرهای سیستمیک و سطح واحد را ترکیب می کند.» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۰: ۲۷۷).

پذیرش پیگیری قدرت توسط کشورها برای تأمین امنیت در نظام بین الملل آنارشیک، توجه به نقش محوری دولت و توجه به شرایط داخلی کشورها از مفروضه های واقع گرایی نئوکلاسیک است... به نظر واقع گرایان نئوکلاسیک، تحلیل سیاست خارجی باید در برگیرنده عوامل سیستمیک، داخلی و فردی باشد و تأثیر هر یک از این عوامل بر ابعاد مختلف سیاست خارجی را تبیین نماید. به عبارت دیگر، همان گونه که رز می گوید: واقع گرایی نئوکلاسیک هر دو دسته از متغیرهای داخلی و خارجی را شامل می شود.» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۰: ۲۷۹)

با توجه به موارد گفته شده، واقع گرایی نئوکلاسیک جامعیت و قدرت تبیین کنندگی خوبی در تحلیل سیاست خارجی آمریکا دارد. با توجه به این که گفته می شود «پایه و اساس روند سیاست خارجی آمریکا یک رشته مفروضاتی است که دست اندر کاران مسائل و امور سیاسی ارائه می دهند» (لاول، ۱۳۷۱: ۷۱)، «از جمله مولفه های مثبت این نظریه می توان به کاربردی بودن آن در تحلیل سیاست خارجی کشورها اشاره نمود. زیرا بر خلاف نظریه واقع گرایی کلاسیک و نواقع گرایی، در کنار تحلیل ساختاری به مولفه های دیگری همچون ساختار دولت و فهم رهبران از نظام بین الملل نیز تأکید دارد.» (محمد زاده ابراهیمی و ملکی، ۱۳۹۵: ۱۲۲). نئوکلاسیک ها بر خلاف نواقع گرایان و به منظور تبیین چرایی تفاوت در رفتار واحدها به رغم یکسان بودن شرایط محیطی، صرفاً به عوامل سطح ساختار توجه نمی کنند، بلکه برداشت های ذهنی و ساختار داخلی دولت ها را نیز مهم می دانند. برای نمونه با وجود آن که تغییر خاصی در محیط عملیاتی سیاست خارجی آمریکا نسبت به دوره دولت اوباما ایجاد نشده، لیکن با جابجایی کرسی ریاست جمهوری از دموکرات ها به جمهوری خواهان و روی کار آمدن ترامپ، تحول در سیاست خارجی آمریکا یکی از موضوع های مهم قابل بحث و بررسی

در حوزه پژوهش‌های دانش روابط بین‌الملل شده است و رئالیسم نئوکلاسیک قابلیت تبیین این موضوع را دارد. هم‌چنین نئوکلاسیک‌ها بر خلاف نواقح گرایان، دولت را یک بازیگر منسجم نمی‌دانند. دولت‌ها چون به سطوح مختلفی تقسیم می‌شوند لذا به محدودیت‌های مشابه نظام واکنش‌های متفاوتی بروز می‌دهند. موضوعی که در مقدمه به آن اشاره شد و در متن هم به آن پرداخته می‌شود این است که علی‌رغم تعیین‌کننده بودن و نقش زیاد رئیس‌جمهور در حوزه سیاست خارجی آمریکا، نباید از تأثیرگذاری سایر عوامل از قبیل کنگره، پنتاگون، سیا، و سایر مراکز تحقیقاتی و نیز لابی‌های مهمی همچون آپیک در حوزه سیاست خارجی آمریکا غافل بود. این امر را نیز می‌توان در قالب رئالیسم نئوکلاسیک تبیین نمود.

همچنین از بحث‌های مطرح در بررسی و تحلیل سیاست خارجی و راهبرد خاورمیانه‌ای آمریکا در قبال بحران سوریه، موضوع موازنه منطقه‌ای است. رئالیسم نئوکلاسیک چهارچوب تئوریک مناسبی برای تبیین این موضوع است. بر اساس این نظریه موازنه سازی در عرصه‌های جهانی در جریان است، اما این موازنه سازی یک فعالیت ماشینی و ناخودآگاه نیست، بلکه بستگی تام به نوع درک و فهم بازیگران از نیت‌ها و نوع نگرش و مقاصد طرف مقابل دارد. اتحادهای استراتژیک تنها مخلوق شرایط مادی گریزناپذیر نیست، بلکه نوع درک هر بازیگر از نیت مندی بازیگر طرف مقابل می‌تواند بر نوع رفتار او در برابر دیگری تأثیر تعیین‌کننده بگذارد. (آدمی و پیروزیان، ۱۳۹۰: ۵۶) موضوع‌هایی که به نقل از استفان والت تحت عنوان «موازنه‌گرایی برون‌سرزمینی» و باری بوزان تحت عنوان «محرک پی‌ملاحظه» در ادامه به آنها پرداخته خواهد شد در این چهارچوب قابل تحلیل است.

۲. تحلیل سیاست خارجی آمریکا در قبال خاورمیانه و بحران سوریه

مطمئناً نمی‌توان سیاست خارجی آمریکا در قبال خاورمیانه در دو دولت اوباما و ترامپ را کاملاً یکسان خواند. صرفاً برای نمونه توجه به دیدگاه دو رئیس‌جمهور به چگونگی روابط با کشورهای اسلامی گویای بسیاری از مسایل است. برای مثال ساده، یکی از تفاوت‌های آشکار دولت اوباما و ترامپ، تلاش ترامپ برای ایجاد ممنوعیت مهاجرت شهروندان ابتدا هفت و سپس شش کشور اسلامی به آمریکا است. (Dombrowski and

(Reich, 2017: 1025) با وجود این، از نظر واقع گرایان، ترامپ قادر نخواهد بود تغییرات زیادی در سیاست خارجی آمریکا ایجاد کند. (Ayoade Ahmad, Balogun, Bin, 2017: 1712). زیرا که تحلیل جامع از سیاست خارجی و نیز راهبرد خاورمیانه ای آمریکا مستلزم توجه به تأثیر هر سه عوامل سطوح فردی، ملی و بین المللی بر سیاست خارجی است. در تحلیل سطح فردی، آن چه که قبل از هر چیز در بررسی سیاست خارجی آمریکا در دولت ترامپ خود نمایی می کند، حتی قبل از باورهای شخصی او، ویژگی های منحصر به فرد شخصیتی اش است.

دانیل درنر؛ استاد علوم سیاسی مدرسه حقوق و دیپلماسی دانشگاه تافتز در این باره گفت: « یک کلاهبردار پست، جایگاهی را تصرف نموده که هیچ درکی از آن ندارد.» (بورگر، ۱۳۹۶: ۶) جک جنز از موسسه آمریکایی تحقیقات معاصر آلمان در دانشگاه هاپکینز نیز چنین گفت که «تصمیمات ترامپ بیشتر حالت غریزی دارد تا آن که بر دانش و آگاهی استوار باشد.» (روزنامه صنعت جهان، ۱۳۹۶: ۴) مایکل ورز از اندیشکده مرکز پیشرفت آمریکا معتقد است: «ترامپ فردی است با گستره دیدی بسیار محدود، فاقد آموزش، کنجکاوی و تمایل به فهم جهان. او کسی است که اطلاعات سیاسی خود را از طریق شبکه های تلویزیونی محافظه کار آمریکا کسب می کند. نیروی محرک او یکی خود شیفتگی است و دیگری نیاز مفرط به پذیرش خود از سوی دیگران. مایکل ورز نیز می گوید: «در واقعیت امر، دونالد ترامپ یک فرد کاملاً غیر سیاسی است و چنین خصوصیتی برای مهم ترین مقام جهان، یعنی رئیس جمهوری آمریکا می تواند بسیار سرنوشت ساز و مخرب باشد.» ویژگی های شخصیتی ترامپ موجب این شد که سیاست خارجی آمریکا متهم به بی ثباتی و فقدان پایداری گردد. اریک گومز از اندیشکده لیبرال محافظه کار کاتو می گوید: «...اما مشکل آنجا است که سیاست های او قابل پیش بینی نیستند. علت آن هم این است که او مدام نظر خود را تغییر می دهد و علت این چرخش های نظری را باید در این نکته جست که او قادر به فهم پیچیدگی های مسایل سیاست بین الملل نیست. (روزنامه صنعت جهان، ۱۳۹۶: ۴) ترامپ را به عنوان «یک پدیده» در حوزه سیاسی آمریکا لقب دادند. اغلب رسانه ها و تحلیل گران داخلی و خارجی او را به تناقض گویی و پیش بینی ناپذیری متهم کرده اند و از او به

عنوان « پدیده ترامپ » نام می برند (سلیمان زاده، امیدی و ترابی، ۱۳۹۷: ۳). ویژگی های شخصیتی ترامپ منحصر به کنش فردی او نیست. حتی در زمینه کنش اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نیز مجموعه گفتارها و رفتارهای او نشان گر ضرورت توجه ویژه به شخصیت شناسی او به خصوص از منظر روانشناسی سیاسی و تناسب سنجی آن با وجوه سیاست داخلی و خارجی آمریکا است. به نظر می رسد دونالد ترامپ پدیده ای در ساختار سیاسی آمریکا است. این فرد به شدت اقتدارگرا، زن ستیز، خود شیفته، نژاد پرست، ثروتمند و موفق در عرصه اقتصاد سنتی است... ترامپ نه برای ساختارهای سیاسی آمریکا ارزش قایل است و نه به اصول پذیرفته شده سیاست خارجی آمریکا بها می دهد. ترامپ اهل مشورت با ساختارهای سیاسی، اطلاعاتی و فکری در آمریکا نیست و به شدت ضد ساختار و خود محور است... این باعث شده تا خطوط اصلی سیاست خارجی آمریکا به شدت کدر و مبهم باشد. (یزدان فام، ۱۳۹۵: ۱۴۴-۱۴۳).

البته باید تأکید شود اگر مبنای تحلیل سیاست خارجی آمریکا صرفاً بر سطح تحلیل فردی استوار گردد این برداشت درست است که سیاست خارجی آمریکا در این دوره به صورت غیر متعارف مبهم است اما در پژوهش حاضر تأکید بر این است که در پرتو رئالیسم نو کلاسیک باید به سطوح دیگر تحلیل یعنی، سطح ملی و سطح کلان بین المللی نیز ضرورتاً توجه نمود. همین امر به شفافیت بیشتر در شناخت راهبرد خارجی آمریکا کمک می کند. به هر صورت ریشه های بی توجهی ترامپ به ارزش های آمریکایی اعم از ساختاری و غیره به گرایش تجاری و عمل گرایی او بر می گردد که مجله فارن پالسی آن را «فراعمل گرایی غیر اخلاقی» نامید. (یزدان فام، ۱۳۹۵: ۱۵۲) از همین روی نکته بعدی در واکاوی سطح تحلیل فردی سیاست خارجی آمریکا توجه به مبانی باوری ترامپ در کنار ویژگی های خاص پیش گفته است.

۱-۲. سیاست اقتصادی ترامپ

منشأ سیاست های اعلانی و اعمالی ترامپ به لحاظ مجموعه باورها قبل از هر چیز به نگرش اقتصادی او بر می گردد. حتی گفته می شود، رهیافت ترامپ در خاورمیانه ترکیبی از نظامی گری با ناسیونالیسم اقتصادی است. (Mossalanejad, 2018: 38) ترامپ را ناسیونالیست اقتصادی و مرکانتیلیست می خوانند. ترامپ واگرایی بازرگانی را بر

همگرایی ترجیح می دهد و معتقد است نتیجه افزایش همگرایی در حوزه اقتصادی و بازرگانی نهایتاً تضعیف اقتصاد ایالات متحده و به ضرر شهروندان آمریکا است. مخالفت ترامپ با نفتا و دیگر نهادهای اقتصادی بین المللی در چنین چهارچوبی قرار دارد. این نوع نگرش ترامپ حتی مورد پذیرش برخی از هم حزبی های جمهوری خواه اش نیز نیست. (کریمی فرد، ۱۳۹۶: ۱۴) افراط ترامپ در ملی گرایی اقتصادی موجب شده است تا گفته شود ترامپیسم در واقع نوعی انزواگرایی است. (کریمی فرد، ۱۳۹۶: ۵) البته چنین برداشتی چندان با منطق انزواگرایی فاصله ندارد. زیرا منطق انزوا گرایی معتقد است که ایالات متحده باید از تعهدات درد ساز بیرونی پرهیز کند تا به اقتصاد، جامعه و نظام حکومتی اش در داخل آسیب نرسد. (کالاها، ۱۳۸۷: ۱۸). با این حال نمیتوان راهبرد خارجی آمریکا را در این دوره انزواگرایی بدانیم. برخی معتقدند که با در نظر گرفتن شعار «نخست آمریکا» (و یا اینکه آمریکا را دوباره بزرگ کنیم) (دهشیار، ۱۳۹۵: ۲۰)، منطق سیاست خارجی ترامپ ترکیبی از انزواگرایی، یک جانبه گرایی و برتری جویی خواهد بود. (یزدان فام، ۱۳۹۵: ۱۵۰)

بدیهی است چنین برداشت منفی از همگرایی بازرگانی برای ایالات متحده در جایگاه قدرت هژمون بین المللی و به ویژه بزرگ ترین اقتصاد دنیا با سطحی از روابط متقابل بسیار پیچیده، تأثیراتی بر روی سیاست خارجی آمریکا خواهد داشت. به خصوص آن که ترامپ با طرح شعارهایی همانند «نخست آمریکا» و گنجاندن آن در متن سیاست داخلی و خارجی ایالات متحده (Ashford, and Shifrinson, 2018: 139)، به نوعی خود را پرچم دار سیاست خارجی ملی گرا قلمداد می کند. (دهشیار، ۱۳۹۵: ۱۶-۱۵) البته اوپاما نیز با منطق ویژه خود گفته بود «راهبرد ما با اذعان به این نکته آغاز می گردد که نیرومندی و نفوذ ما در خارج وابسته به گام هایی است که در داخل کشور بر می داریم» (پور احمدی و منصوریان، ۱۳۹۳: ۱۱۴) این امر را می توان نشانه ای از عدم گسست در حوزه سیاست خارجی آمریکا با دو پس زمینه استدلالی و منطق متفاوت تلقی نمود. برای نمونه می توان به جایگاه خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا در دوران اوپاما و ترامپ نیز اشاره کرد. اوپاما با منطق استدلالی چشم انداز انتقال قدرت با خیزش چین، با اعلام چرخش استراتژیک، توجه را از خاورمیانه به حوزه آسیا -

پاسیفیک معطوف نمود. در حالی که ترامپ معتقد است که باید امور داخلی آمریکا را در اولویت قرار داد لذا تقدم خاورمیانه در سیاست خارجی را زیر سوال برده است. "میر احمدی، ۱۳۹۵: ۶۸). این در حالی است که ترامپ از منتقدان جدی سیاست داخلی و خارجی او با ما است. "از دیدگاه ترامپ، سیاست خارجی او با ما بازی با حاصل جمع جبری صفر و سهم آمریکا در این بازی باخت بود. صنایع کشورهای خارجی با هزینه آمریکا پیشرفت کرده اند و آمریکا کمک های مالی فراوانی به ارتش کشورهای دیگر کرده است در حالی که خزانه آمریکا تهی شده است. "کریمی فرد، ۱۳۹۶: ۸) و یا اینکه گفته است، « ما بدهی در سطح ملی را به ارث برده ایم که در هشت سال، دو برابر شد و به ۲۳ هزار میلیارد دلار رسید. ما میراث دار سیاست خارجی هستیم که به صورت مرتب و یکی پس از دیگری، شاهد فاجعه های مختلف هستیم. ما دیگر نمی خواهیم فاجعه دیگری داشته باشیم. آخرین باری که ما برنده شدیم چه زمانی بود؟ آیا ما در جنگی برنده شده ایم؟ آیا ما در جایی برنده شده ایم؟» (امینیان، ۱۳۹۶: ۲۱۳)

جالب این است که در معیارهای ارزیابی ترامپ از سیاست خارجی دولت او با ما نیز شاخص اقتصادی دارای جنبه برجسته تر است. ترامپ خود را ناجی آمریکا و راه حل مشکلاتی معرفی می کند که از نظر او او با ما در طی هشت سال ایجاد کرده است. (دلیری، ۱۳۹۶: ۲۵) البته ترامپ سیاست های نظامی روسای جمهور قبلی را نیز از چند جهت مورد انتقاد قرار می دهد. از نظر او سیاست های روسای جمهور پیشین منجر به شکست آمریکا در تمامی جنگ های گذشته، و در نتیجه مخدوش شدن چهره نظامی ایالات متحده شده است. (امینیان، ۱۳۹۶: ۲۱۲).

۲-۲. برداشت از سیاست های نظامی ترامپ

یکی دیگر از موضوع های مهم در دولت ترامپ برداشت از سیاست نظامی او می باشد. برخی بر این باوراند که با توجه به مجموعه ویژگی های شخصیتی و باوری ترامپ، باید منتظر سیاست های تهاجمی و نظامی گری در این دوره از دولت آمریکا بود. اما با کنار هم قرار دادن سیاست های اعلانی ترامپ (صرف نظرا از سیاست های اعمالی او تا کنون و نیز سایر عوامل سطح ملی و بین المللی) متوجه خواهیم شد که چنین قضاوتی تا حدودی عجولانه است. ترامپ که یک هفته بعد از ورود به کاخ سفید دستور بازسازی

نیروهای نظامی را صادر کرد (امینیان، ۱۳۹۶: ۲۱۳)، در سخنرانی ۲۰۱۶ خود در شهر فیت ویل گفت: دولت او نیروی نظامی را باز سازی می کند و در عین حال به جای سرمایه گذاری در جنگ ها، به نوسازی راه ها یا فرودگاه های کشور اقدام خواهد کرد. هم چنین گفت «ما نمی خواهیم با رفتن و جنگیدن در جاه هایی که نباید در آنها بجنگیم، یک نیروی نظامی بی رمق داشته باشیم.» (سلیمان زاده، امیدی و براتی، ۱۳۹۷: ۱۳)

البته اوپاما نیز با منطق خاص خود گفت: «آمریکا نمی تواند و نباید در برابر هر بحرانی که به وجود می آید، اقدام کند.» (مختاری، دانش نیا و قاسمی، ۱۳۹۴: ۲۱۰) یا اینکه گفته است: در واشنگتن دفترچه ای ذهنی وجود دارد که همه روسای جمهور باید از آن پیروی کنند و آن، استفاده از راه حل نظامی برای حل مشکلات بین المللی است. راه حل نظامی، زمانی که آمریکا تهدید می شود، ممکن است راه حل مفید و بلکه تنها راه حل باشد، ولی در بقیه شرایط ممکن است تله ای باشد که به تصمیم گیری های نامطلوبی منجر شود. (سریع القلم، ۱۳۹۵: ۱۰۸) لذا اگر ترامپ رویکرد سیاست اعلانی شفاف تر و رادیکال تری نسبت به اوپاما دارد و اگر ترامپ سوریه را در کنشی محدود مورد حمله موشکی قرار داد، اوپاما نیز ضمن مداخله در لیبی، علیه مواضع داعش در سوریه و عراق اقدام کرد. بنابراین همان گونه که نمی توان سیاست های ترامپ را بازگشت آمریکا به دوران انزواگرایی قلمداد کرد، نمی توان آن را مبتنی بر مداخله گرایی همه جانبه نظامی سال های اولیه هزاره سوم در دوره جورج بوش تلقی نمود. زیرا علاوه بر دیدگاه منفعت جویانه اقتصادی ترامپ، مجموعه شرایط ملی و بین المللی آمریکا نیز متفاوت شده است.

۲-۳. سیاست مداخله بشر دوستانه ترامپ

ترامپ با مداخلات بشر دوستانه با هدف دموکراسی سازی نیز موافق نیست و آن را به عنوان اشتباه دولت های پیشین آمریکا قلمداد می کند. (کریمی فرد، ۱۳۹۶: ۱۳) حتی او استفاده از قدرت نظامی برای تغییر رژیم را رد می کند. (کریمی فرد، ۱۳۹۶: ۱۳) همانند اوپاما که گفت: آمریکا باید در جایی وارد شود که می تواند مسأله ای را حل کند، ولی مسئولیت حل همه مشکلات جهانی را به عهده ندارد. (سریع القلم، ۱۳۹۵: ۱۰۸) شاید

منطق چنین باور ترامپ این گفته او باشد که «وظیفه من نمایندگی دنیا نیست، وظیفه من این است که نماینده ایالات متحده آمریکا باشم». (سلیمان زاده، امیدی و ترابی، ۱۳۹۷: ۷) بر همین اساس است که ترامپ اصرار دارد کشورها و حتی متحدین آمریکا باید در هزینه های تأمین امنیت منطقه ای سهم باشند. این در حالی است که اصول اساسی سیاست خارجی او بامایا نیز مبتنی بر تسهیم هزینه ها و پرهیز از یک جانبه گرایی بود. به عبارت دیگر اصل اساسی دکترین او بامایا تقسیم و تسهیم هزینه ها هم از جهت استراتژیکی (به معنای ائتلاف و ظرفیت سازی از طریق متحدان منطقه ای) و هم از جهت عملیاتی بوده است. (Krieg, 2016: 104) از آن جا که رویکرد منفعت جویی اقتصادی بر دیدگاه ترامپ حاکم است لذا ترامپ تلاش دارد تا هزینه های دفاع منطقه ای ایالات متحده را از طریق هم پیمانان تأمین نماید. (پوستین چی، ۱۳۹۶: ۱۰۶) ترامپ در لزوم تسهیم هزینه ها بین متحدین و مخالفین تفاوتی قایل نیست. "از نظر ترامپ، آمریکا توسط دوستان و دشمنانش به طور مشابهی گروگان گرفته شده و متحدینش از سخاوت مندی آن سوء استفاده کرده و از آن سواری رایگان می گیرند... به گفته ترامپ، حالا نوبت آمریکا است تا عقب بنشیند و بقیه دنیا هزینه بپردازد. (آهوپی، ۱۳۹۶: ۵۳-۵۲).

او بامایا نیز در مصاحبه آوریل ۲۰۱۶ با مجله آتلانتیک گفت: «آمریکا در منطقه خلیج فارس و هم چنین در اروپا، متحدان فرصت طلب و راحت طلبی دارد که می خواهند آمریکا را به درگیری هایی بکشاند که ارتباطی با منافع آمریکا ندارد. او افزود به کارگیری نیروی نظامی در خاورمیانه نه به نفع آمریکا است و نه به نفع منطقه.» (محمدزاده ابراهیمی، ملکی و وثوقی، ۱۳۹۶: ۱۳۴). راهبرد آمریکا از این جهت تداوم را نشان می دهد زیرا چنانکه گفته شد، از نظر ترامپ نیز آمریکا در جاهایی دارد به سایر کشورها سواری مجانی می دهد که تشابه سیاست اعلانی دو دولت را تحت عنوان راهبرد آمریکایی نشان می دهد. برای نمونه دیگر، باراک او بامایا با منطق خاص خود و در مضمونی مشابه در سخنرانی مه ۲۰۱۴ در آکادمی نظامی آمریکا در وست پوینت گفت: «وقتی با نگرانی جهانی درباره موضوعی مواجه می شویم که تهدید مستقیمی علیه

آمریکا محسوب نمی شود و تا آستانه اقدام نظامی پیش رود، ما به تنهایی عمل نخواهیم کرد. در این صورت باید متحدان و شرکای خود را برای انجام اقدام جمعی بسیج کنیم. در این رابطه از ابزار خود همچون دیپلماسی و تحریم استفاده می کنیم و در صورت ضرورت و اضطرار، اقدام نظامی چند جانبه در دستور کار خواهد بود.» (محمد زاده ابراهیمی، ملکی و وثوقی، ۱۳۹۶: ۱۳۳). اکنون با نگاه اجمالی به ویژگی های شخصیتی و باوری ترامپ می توان نقش عامل فردی را در سیاست خارجی و راهبرد خاورمیانه ای و نیز راهبرد آمریکا در قبال سوریه ارزیابی نمود.

اگر چه به موجب ماده ۲ قانون اساسی آمریکا رئیس جمهور مسئولیت سیاست خارجی و فرماندهی نیروهای مسلح را بر عهده دارد (یزدان فام، ۱۳۹۵: ۱۴۰)، اما نقش سایر نهادهای سطح ملی بر سیاست خارجی را نباید نادیده گرفت. درست است که "واکنش به رویدادهای روزانه و ایجاد سیاست خارجی بر اساس ویژگی های شخصی ترامپ از مشخصات سیاست خارجی آمریکا در دوره فعلی است... اما بسیاری از مشاورانش، کنگره و دادگاه ها می توانند در هنجارمند کردن رفتار او نقش مهمی ایفا کنند." (کریمی فرد، ۱۳۹۶: ۲) شاید بتوان گفت که ویژگی های خاص ترامپ زمینه نقش آفرینی بیشتر سایر نهادهای ملی آمریکا بر روی سیاست خارجی را فراهم آورده است. حتی مواضع ترامپ را امروزه نمی توان شاخص مواضع حزب متبوع اش یعنی جمهوری خواهان دانست. به رغم اینکه در حال حاضر جمهوری خواهان هر سه رکن قدرت را در اختیار دارند، اما ترامپ شکاف بزرگی در همه ارکان قدرت به وجود آورده است. (یزدان فام، ۱۳۹۵: ۱۵۴).

چنان که بیان گردید، در چهارچوب رئالیسم نئوکلاسیک، علاوه بر نقش عامل فردی و قدرت تاثیر گذاری شخص رییس جمهور، نباید تاثیر گذاری سایر عوامل سطح ملی از قبیل کنگره، لابی های مهمی همانند آپیک و مراکز مطالعاتی - تحقیقاتی از قبیل بنیاد هریتیج، موسسه بروکینگز، شورای روابط خارجی آمریکا و... را بر روی سیاست خارجی آمریکا دست کم گرفت. برای نمونه، فقط شورای روابط خارجی آمریکا به طور سالانه صدها نشست را در نیویورک، واشنگتن و دیگر شهرهای مهم ایالات متحده برگزار می کند (دیلیم صالحی و صائبی، ۱۳۹۶: ۱۳۶)، که قطعا نتایج آن به عنوان برآیند جامعه

نخبگان آمریکا بر جهت گیری سیاست خارجی ایالات متحده تأثیر گذار خواهد بود. علاوه بر آن، نباید از نقش افکار عمومی آمریکا در حوزه سیاست خارجی غافل بود. تداوم بحران اقتصادی آمریکا در کنار ناکامی های پیاپی این کشور در تامین اهداف و منافع خاورمیانه ای از طریق مداخله نظامی، موجب بیزاری افکار عمومی آمریکا از آغاز جنگی جدید شد. لذا در یک نظر سنجی که اخیراً مرکز تحقیقات پیو آن را انجام داده است، اکثر مردم ترجیح می دهند که آمریکا بیشتر به مشکلات خود بپردازد و اجازه دهد سایر کشورها خود به معضلات خودشان رسیدگی کنند." (سلیمان زاده، امیدی و براتی، ۱۳۹۷: ۹) یکی دیگر از موضوع های مورد توجه رویکرد رئالیسم نئوکلاسیک، نقش ادراک رهبران در سیاست خارجی است. از این روی، درک ترامپ با برآیند افکار عمومی آمریکا در خصوص لزوم توجه به امور داخلی تطابق دارد. ترامپ پس از انتخاب اعلام کرد که به جای هزینه کردن برای جنگ، پول های آمریکا را صرف بازسازی جاده ها، پل ها و فرودگاه های فرسوده این کشور خواهد کرد. (یزدان فام، ۱۳۹۵: ۱۵۱).

۳. عوامل تاثیرگذار بر سیاست خاورمیانه ای آمریکا در مقیاس بین المللی

از دیگر مولفه های تأثیر گذار بر سیاست خارجی در قالب رئالیسم نئوکلاسیک، عوامل سطح بین المللی است. می توان گفت که متناسب با جایگاه آمریکا به عنوان قدرت هژمون در سلسله مراتب نظام بین الملل، عوامل سطح بین المللی یکی از مولفه های تاثیرگذار بر سیاست خارجی ایالات متحده است. لذا باید توجه داشت که نظام بین الملل و عوامل سیستمیک یکی دیگر از مولفه های موثر در شکل گیری سیاست خارجی دولت ترامپ است. (یزدان فام، ۱۳۹۵: ۱۴۶) در این سطح، یکی از واقعیت های نظام بین الملل که تحت عنوان چرخش استراتژیک به سمت آسیا - پاسیفیک مورد توجه سیاست خارجی آمریکا از دوره اوباما قرار گرفته، ظهور چین است. ترامپ نیز تا کنون غیر دوستانه ترین رویکردها را در برابر چین از خود نشان داده و حتی عبارت «تجاوز بازرگانی به عنف» را در مورد روابط چین با آمریکا به کار برده است. (کریمی فرد، ۱۳۹۶: ۹) والت و مرشایمر چین را چالش آمریکا در اوراسیا و حوزه آسیا پاسیفیک و بزرگ ترین رقیب هژمونیک ایالات متحده در آینده می دانند. (آهوپی، ۱۳۹۶: ۵۱). بدیهی بوده که ترامپ نیز در جایگاه رئیس جمهور ایالات متحده، به دنبال حفظ

موقعیت هژمونیک آمریکا است. همان گونه که اواما مدعی شد می خواهد اعتبار بین المللی آمریکا را بازگرداند (Mastanduno and College, 2008:43)، بخشی از گفته های انتخاباتی و پس از انتخاب ترامپ نیز مبتنی بر برتری جویی ایالات متحده و بازگردان جایگاه آمریکا است. البته گفته می شود دولت ترامپ ضمن تلاش برای حفظ جایگاه برتر آمریکا در نظام بین الملل، حاضر به انجام کارویژه های دولت هژمون نیست و نمی خواهد آمریکا هزینه تأمین امنیت بین المللی را بپردازد. "یزدان فام، ۱۳۹۵: ۱۵۵) اما به صورت کلی باید گفت که راهبرد خاورمیانه ای آمریکا از دوره اواما تا کنون البته بر پایه منطق استدلالی متفاوت مبتنی بر کاهش مداخله بوده است.

در نوامبر ۲۰۱۱ دولت اواما چرخش استراتژیک به سمت منطقه آسیا - پاسیفیک را اعلام نمود که این امر از جمله مستلزم انتقال تدریجی از صحنه نبرد نظامی آمریکا در عراق و افغانستان به سوی درگیری استراتژیک در حوزه آسیا - پاسیفیک بود (Cruz and Castro, 2013: 332). از این روی، ایالات متحده تمایل و توان خود را برای ایفای نقش مستقیم در خاورمیانه از دست داده است. اواما برای شکل دهی به نظم بین المللی و مدیریت مرحله گذار این نظم، اولویتی مهم تر از خاورمیانه پیدا کرده و تمرکز خود را در غالب دکترین چرخش به سمت آسیا، بر مقابله با چین قرار داد. اولویتی که به نظر می رسد ترامپ هم به آن معتقد است. (آهوپی، ۱۳۹۶: ۶۱) علت این امر هم این است که خیزش چین واقعی است که بر موازنه قدرت جهانی تأثیر گذار خواهد بود. به ویژه رشد اقتصادی و تجاری چین که مورد توجه ترامپ نیز هست. پر واضح است که نمی توان گفت چین یک ببر کاغذی است. (Mearsheimer, 2010: 384) لذا خیزش چین و چشم انداز انتقال قدرت به حوزه آسیا - پاسیفیک، ناکامی های آمریکا در خاورمیانه و مشکلات داخلی آمریکا در کنار سایر مسایل دیگر منجر به این شد که اولویت استراتژیک آمریکا از خاورمیانه متوجه آسیا پاسیفیک گردد. البته خاورمیانه همچنان دارای اهمیت برای آمریکا است که یکی از علل آن موضوع انرژی بوده که البته با کشف منابع جدید این عامل تغییر کرده و تقلیل یافته است.

استفان والت در این باره در فارن پالسی نوشت که با گذشت زمان، ایالات متحده در مورد کل خاورمیانه به دلیل اینکه جهان خود را از سوخت های فسیلی جدا می کند

کمتر نگرانی دارد... در عین حال ایالات متحده آمریکا می تواند توجه خود را به مناطق دیگر مانند شرق یا جنوب شرق آسیا معطوف کند. (والت، ۱۳۹۷: ۹) به این دلایل بوده که راهبرد خاورمیانه ای آمریکا در دولت باراک اوباما بر رهبری از پشت (Leading From Behind) مبتنی گردید. (مسعودی، ۱۳۹۵: ۳) ترامپ اگر چه منطق متفاوتی نسبت به اوباما در حوزه سیاست داخلی و خارجی دارد، اما دست کم راجع به خاورمیانه او نیز مانند اوباما می خواهد بار اصلی حفظ امنیت منطقه و هزینه های آن را بر دوش متحدین سستی آمریکا قرار دهد. (آهوئی، ۱۳۹۶: ۴۴).

منطق ترامپ مبتنی بر منفعت جویی اقتصاد گرایانه، توجیه گر چنین دیدگاهی است. همان گونه که اوباما با منطق خاص خود گفت: در این قرن، آمریکا به تنهایی نمی تواند با تهدیدات مواجه شود، و جهان (نیز) نمی تواند بدون آمریکا با تهدیدات مواجه شود (Mastanduno and College, 2008: 34). ترامپ با منطقی دیگر در اولین سخنرانی خود در کنگره گفت: «ما از شرکای خود در ناتو، خاورمیانه و اقیانوس آرام انتظار داریم نقش مستقیم و معنی دار، هم در همکاری نظامی و راهبردی و هم در پرداخت سهم عادلانه خود برای تأمین هزینه ها، بر عهده گیرند.» (سلیمان زاده، امیدی و براتی، ۱۳۹۷: ۸) ترامپ همواره نگرانی خود را از هزینه های زیاد و بی نتیجه آمریکا در خاورمیانه اعلام داشته است. ترامپ گفت «ما حداقل شش تریلیون دلار در خاورمیانه هزینه کرده ایم، در حالی که راه های ما همه جا پر از خرابی است.» (یزدان فام، ۱۳۹۵: ۱۵۲) باید توجه داشت که ماهیت امنیت در خاورمیانه بسیار پیچیده و مبتنی بر جنگ نیابتی و نقش آفرینی بازیگران غیر دولتی است. لذا به نظر می رسد ترامپ نیز در خاورمیانه در چنین وضعیت پیچیده و بحرانی نمی تواند نقش خیلی فعال را ایفا کند. (Mossalanejad, 2018: 20 – 32). مجموعه گفتارهای ترامپ نیز نشان می دهد که او تلاش در خاورمیانه را در راستای منافع آمریکا بی نتیجه می داند. البته مطمئناً ترامپ نیز به عنوان رئیس جمهور جدید آمریکا با مجموعه ای از چالش های بین المللی از جمله در خصوص امنیت خاورمیانه، روابط با روسیه و خیزش چین در حوزه آسیا - پاسیفیک مواجه خواهد بود. (Lanteigne, 2016: 1) او درباره خاورمیانه بر این باور است که، «این منطقه یک باتلاق بزرگ است که ایالات متحده باید از آن دور بماند.» (درج و آقایی، ۱۳۹۶:

۴۹) این گفته ترامپ نشان از آن دارد که دولت او تجربه مداخله آمریکا در افغانستان و عراق را پیش روی خود دارد. تهاجم ۲۰۰۳ آمریکا به عراق که گفته می شود وسیع ترین، طولانی ترین و پر هزینه ترین استفاده از نیروی نظامی آمریکا از جنگ ویتنام تاکنون بوده است (Lieberfeld, 2005: 1)، نتیجه ای جز ناکامی برای ایالات متحده نداشته و مداخله در افغانستان نیز برای آمریکا فاجعه بار بوده است. زیرا که اکنون راه عملی پیش روی آمریکا این نیست که به درگیری و یا به عبارت دقیق تر، جنگ داخلی در افغانستان پایان دهد، بلکه مسأله اصلی این است که چگونه از این درگیری بیرون رود. (Coster, 2014: 74) بنابراین تلقی ترامپ از خاورمیانه به عنوان باتلاق بزرگ با واقعیت های سیاست خارجی مداخله جویانه آمریکا در این منطقه همخوانی دارد. با وجود این، خاورمیانه برای همه دولت های آمریکا حتی ترامپ مهم بوده است. زیرا ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه هم منافع اقتصادی و هم منافع سیاسی دارد. (Mamakul, 2017: 75) به عبارت دیگر، از دیدگاه سیاستگذاران آمریکایی، خاورمیانه و آفریقای شمالی به عنوان یک منطقه استراتژیک و میدانی از منافع سیاسی، اقتصادی اساسی برای ایالات متحده است. (Salehi Esfahani, 2012: 1) لذا آمریکا همواره در پی برقراری نظم هژمونیک در منطقه خاورمیانه برآمده و چالش گران این نظم را دشمنان آمریکا و متحدان منطقه ای خود خوانده است. اگر چه در آغاز جنگ سرد ملاحظات انرژی و امنیتی ایالات متحده را به درون بازی موازنه سازی خاورمیانه کشانده است، اما استراتژی خاورمیانه ای آمریکا در دوره های بعد، از جمله دوره ریاست جمهوری اوباما تغییر یافته، لیکن هیچ وقت آمریکا کاملاً خاورمیانه را ترک نکرده است و هرگز چنین برنامه ای هم دست کم به این زودی ندارد. درست است که آمریکا در برخی از بحران های منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا همچون بحران سوریه و یمن مداخله همه جانبه و مستقیم نظامی نکرده، لیکن مداخله در لیبی را نیز در کارنامه سیاست خارجی خود دارد هم چنان که ائتلاف ضد داعش در سوریه و عراق را همراه با برخی کنش های محدود در متن راهبرد خاورمیانه ای خود لحاظ نموده است. و اگرچه ترامپ سعی دارد با شدیدترین انتقاد، مواضع خود را در سیاست خارجی از جمله راهبرد خاورمیانه و نیز در قبال سوریه با دولت اوباما متفاوت نشان دهد، اما شواهد حاکی است، رهیافت کنش

غیرمستقیم در خاورمیانه که با منطق خاصی در دوره ریاست جمهوری اوباما پدیدار شد، در دوره ریاست جمهوری ترامپ نیز البته با منطق متفاوت تداوم یافته است. (Kontos, 2017: 6 - 2) استفان والت در مقاله‌ای در فارن پالسی بحث جالبی را در حوزه سیاست خارجی آمریکا در دولت ترامپ مطرح می‌کند. والت می‌گوید دلایلی وجود دارد که ما به این نتیجه برسیم دونالد ترامپ به رئالیست‌ها نزدیک‌تر شده، یا حتی اگر جرأتش را داشته باشم می‌توانم بگویم به یک «موازنه‌گرایی برون‌سرزمینی» تبدیل شده است. (والت، ۱۳۹۷: ۹) والت ضمن اشاره به ویژگی‌های ترامپ، در ادامه می‌گوید "...در خاورمیانه حداقل می‌توان استدلال کرد که دونالد ترامپ در حال بازگشت به استراتژی موازنه‌گرایی برون‌سرزمینی است که ایالات متحده آمریکا در سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۲۲ به صورت موفقیت‌آمیز در این منطقه تعقیب کرده است. والت ضمن اشاره به اینکه با فروپاشی شوروی ایده سلطه یک قدرت (همانند چین، روسیه، ترکیه، ایران، عربستان و اسرائیل) بر کل منطقه منسوخ شده، هدف موازنه‌گرایی برون‌سرزمینی را بیان می‌کند. از نظر او، هدف اصلی موازنه‌گرایی فرا‌سرزمینی جلوگیری از سلطه قدرت متخاصم بر منطقه استراتژیک و مهم است. در صورت امکان برای انجام این اقدام بهتر است دیگران بار بیشتری را بپذیرند. (والت، ۱۳۹۷: ۹)

از دیگر موضوع‌هایی که در رئالیسم نئوکلاسیک به آن توجه شده، موازنه‌سازی است. بر اساس این رویکرد، موازنه‌سازی صرفاً ناشی از شرایط مادی نیست، بلکه تابعی از درک رهبران نیز می‌باشد. استفان والت نیز به درک ترامپ در اقدام به موازنه‌گرایی در خاورمیانه متأثر از منافع متحدین منطقه‌ای آمریکا اشاره می‌کند و می‌گوید: حمایت عجولانه ترامپ از نائبان و متحدان کنونی آمریکا بر این فرض استوار است که موازنه قوای منطقه بسیار حساس است. ترامپ با کم‌باوری و زوداطلاعی‌اش، این دیدگاه عربستان، اسرائیل و امارات را که ایران یک هژمون خطرناک بالقوه و در آستانه بنا نهادن امپراتوری جدید پارس است را پذیرفته است. (والت، ۱۳۹۷: ۹)

در راستای مطالب فوق برای نمونه به برداشت ترامپ از نقش ایران در منطقه اشاره می‌شود. ترامپ در این باره گفت: «ما نیروی نظامی عراق را که سال‌ها با ایران درگیری داشتند و هیچ‌کدام در این جنگ به پیروزی نمی‌رسیدند را نابود کردیم و با این کار

عراق را به عنوان دومین دارنده ذخایر نفت جهان به ایرانی ها دادیم. حالا ایرانی ها رفتند سراغ یمن و سوریه، آن ها سوریه و یمن را هم گرفته‌اند و اگر به مرزهای یمن نگاه کنید می‌بینید که آن ها در واقع عربستان سعودی را می‌خواهند. آن ها عربستان را می‌خواهند آن ها عراق را، سوریه را، یمن را، همه چیز را می‌خواهند. آن ها می‌خواهند به یک هیولا تبدیل شوند و رهبری احمقانه آمریکا این فرصت را برای آن ها فراهم کرد. (درج و آقایی، ۱۳۹۶: ۵۷) مایک پمپئو وزیر امور خارجه فعلی آمریکا و رئیس سابق سیا نیز ایران را «تهدیدی که نیازمند پاسخ نظامی است یا ارزش مشارکت بیشتر با کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس را دارد» (منوری و رستمی، ۱۳۹۶: ۲۰۱) خطاب می‌کند. خروج آمریکا از برجام را می‌توان در این راستا تحلیل نمود. در واقع مشکل ترامپ با ایران مساله سلاح هسته ای نیست، بلکه مشکل اصلی ترامپ و در حقیقت آمریکا با ایران، رفتار منطقه ای ایران و به ویژه حمایت از جنبش مقاومت (به عنوان چالش نظم هژمونیک آمریکا در خاورمیانه) است. (Mossallanejad, 2017: 61) به طور کلی باید گفت مطالعه راهبرد آمریکا نشان گر این است که افزایش نفوذ منطقه ای ایران همواره به عنوان یک معمای پایدار برای روسای جمهور آمریکا بوده است. (Jamshidi, 2014: 60)

مایک پمپئو؛ وزیر خارجه آمریکا در اندیشکده هریتیج در خصوص خروج از برجام گفت: « ترامپ ...از برجام خارج شده زیرا برجام نتوانست تضمینی در برابر ریسک ایران ایجاد کند...ایران از پول های برجام برای دامن زدن به جنگ ها در خاورمیانه استفاده کرد و در زمان برجام حرکت خود در منطقه را توسعه داد.» (روغنگران، ۱۳۹۷: ۲) حتی گفته می‌شود جمهوری خواهان به ویژه دولت ترامپ مسأله اصلی خاورمیانه را ایران می‌دانند. آنها به ایران همانند داعش می‌نگرند و آن را تهدید اصلی برای منافع آمریکا قلمداد می‌کنند. " (یزدان فام، ۱۳۹۶: ۱۸۱). چنین برداشتی از منطقه خاورمیانه توسط دولت ترامپ را استفان والت با استفاده از عنوان «محرک بی ملاحظه» برگرفته از نظریات باری بوزان توضیح می‌دهد. والت در خصوص محرک بی ملاحظه توضیح می‌دهد که " ...معنای آن تمایل متحدان برای انجام ریسک های غیر ضروری و اتخاذ سیاست های بی پروا است به این دلیل که آن ها بر این عقیده اند که اگر دچار مشکل

شوند آمریکا آن‌ها را به قید وثیقه آزاد خواهد کرد. همین به این کشورها اعتماد به نفس کاذب می‌دهد که... محمد بن سلمان درگیر جنگ عظیم و غیر انسانی در یمن شود یا در صدد طرد و تحریم قطر، مداخله در لبنان و سوریه بدون هیچ هدف سودمندی شود. (والت، ۱۳۹۷: ۹) اینکه ریاض در پی جلب رضایت دولت ترامپ برای همراهی در سیاست منطقه‌ای عربستان سعودی بر آمده است، دور از واقعیت نیست. ریاض در حال حاضر در حال تشویق دولت ترامپ در انتقال دشمنی با ایران است که به وضوح در رفت و آمدهای مقامات دو کشور می‌توان آن را مشاهده کرد (منوری، ۱۳۹۶: ۲۰۵) محمد جواد ظریف وزیر امور خارجه ایران نیز در این باره معتقد است: "عربستانی‌ها بسیار وقت و هزینه به خرج داده‌اند تا نظر ترامپ را به مهار نقش ایران در منطقه (از جمله در یمن و سوریه) معطوف کنند، سد کردن این نفوذ دقیقاً مساوی با افزایش نقش منطقه‌ای عربستان و بازیابی آن در راهبرد خاورمیانه‌ای آمریکا است. (درج و آقایی، ۱۳۹۶: ۶۱) این که چنین تمایلی چقدر در راستای منافع آمریکا و راهبرد موازنه‌گرایی اش باشد، موضوع دیگری است.

والت ضمن اشاره به این که آمریکا در صورت دنبال کردن موازنه برون‌سرزمینی باید با تمامی کشورهای خاورمیانه روابط دیپلماتیک و تجاری داشته باشد می‌نویسد: خلاصه بگویم ترامپ راه طولانی در پیش دارد تا اینکه یک موازنه‌گرایی برون‌سرزمینی خوانده شود. به نظر می‌رسد او قدری منطقی شده اما او فاقد علم، مهارت و زیرکی لازم برای به کارگیری استراتژی پیچیده‌ای چون موازنه‌گرایی برون‌سرزمینی است. (والت، ۱۳۹۷: ۹). با این توضیح، سیاست خارجی دولت ترامپ در قبال بحران سوریه را نیز باید در چنین چهارچوبی مرکب از نقش عوامل سطح فردی، ملی، و بین‌المللی و در قالب رئالیسم نئوکلاسیک تحلیل نمود. به ویژه، دو پیش‌فرض کلی ترامپ در مورد خاورمیانه تقریباً همه چیز را در ارتباط با چگونگی و میزان حضور آمریکا در بحران سوریه مشخص می‌کند.

پیش‌فرض اول او چنان که گفته شد این است که خاورمیانه یک باتلاق بزرگ است. و پیش‌فرض دوم ترامپ توجه خاص او به هزینه‌گزارف شده در جنگ‌های بی‌نتیجه خاورمیانه تاکنون است. برای نمونه از سال ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۶ آمریکا حدود ۸۰۰

میلیارد دلار در افغانستان هزینه کرده است، به علاوه آن که بالغ بر ۲۴۰۰ نفر از نیروهای آمریکایی جان خود را در نبرد افغانستان از دست دادند. (شفیعی، ۱۳۹۶: ۱۱۰) اگر صرفاً به مجموع هزینه های مالی صرف شده در دو جنگ افغانستان و عراق از سوی آمریکا توجه شود، می توان به دلیل فاجعه بار بودن آن از نگاه ترامپ با رویکرد منفعت جویی اقتصادی پی برد. مرکز تحقیقات دانشگاه هاروارد هزینه های جنگی عراق و افغانستان را پر هزینه ترین جنگ های تاریخ این کشور - بین چهار تا شش تریلیون دلار - اعلام می کند. (امینیان، ۱۳۹۶: ۲۰۵ - ۲۰۴).

ترامپ به این هزینه های بی نتیجه همواره توجه خاص داشته است و حتی با اشاره به بحران افغانستان، آن را مصیبتی تمام عیار و کامل قلمداد کرد که باعث از دست رفتن زندگی آمریکایی ها و ائتلاف پولی می شود که از مالیات دهندگان آمریکایی اخذ می گردد. (شفیعی، ۱۳۹۶: ۱۱۰) مشخص نیست که برای آمریکا شرایط بهتری در مداخله در بحران سوریه نسبت به مداخله در افغانستان و عراق در انتظار باشد. ممکن است پیش بینی پیروزی در سوریه برای آمریکا همان اندازه غیر عاقلانه باشد که استفان والت آن را در افغانستان احمقانه خواند. والت در مقاله ای تحت عنوان "علت واقعی شکست آمریکا در افغانستان" در مجله فارن پالیسی می نویسد: «با توجه به عدم تطابق در منافع، اهداف و منابع، پیروزی در میدان جنگ افغانستان برای آمریکا احمقانه بود و این مساله را در واقع می توان علت اصلی به طول انجامیدن جنگ افغانستان و رضایت بخش نبودن پایان آن دانست.» (امینیان، ۱۳۹۶: ۲۰۴) لذا این که ترامپ خاورمیانه را باتلاق بزرگ خواند، با توجه به گفته های والت (و یا باری بوزان و تاکید او بر کشمکش زابودن ساختار خاورمیانه) دور از واقعیت نیست.

اما ترکیب سیاست های اعلانی ترامپ با سیاست های اعمالی او در مورد سوریه موجب شد تا برخی به این نتیجه برسند که به تدریج در مواضع ترامپ در قبال سوریه یک چرخش بزرگ اتفاق افتاده است. ترامپ در طی مبارزات انتخاباتی، هرگونه مداخله در بحران سوریه را رد کرد و اعلام نمود که در پی براندازی رژیم اسد نخواهد بود. حتی پس از انتخابات نیز دستگاه دیپلماسی ترامپ در سازمان ملل هر گونه دخالت نظامی آمریکا در بحران سوریه را نیز رد کرد. علت این امر هم نگرانی او از قدرت یابی بیش از

پیش گروه های جهادی همانند داعش و غیره از ناحیه بحران سوریه در منطقه می باشد. (ساجدی، ۱۳۹۶: ۸۴) ترامپ گفته بود که وارد جنگ سوریه نمی شود چون آن را یک مشکل بزرگ می داند. ترامپ گفت که داعش مشکلی بزرگتر از سوریه برای آمریکا است. او تأکید می کند در صورت سقوط رژیم اسد، سوریه به شرایط عراق و لیبی دچار خواهد شد. (Lawler 16 Aug 2015).

همان گونه که اوباما به دلیل رشد افراطی گری و تروریسم در سوریه موضع حمایت از گروه های شورشی علیه رژیم بشار اسد را تغییر داده و در سپتامبر ۲۰۱۴ به تشکیل ائتلاف ضد داعش اقدام نموده (Shamieh and Zoltan, 2015: 373)، که این ائتلاف چندین حمله هوایی به اصطلاح علیه مواضع داعش در سوریه و عراق انجام داده است (Scharf, 2016: 9)، ترامپ نیز به خطر این گروه ها برای منافع آمریکا توجه دارد. در واقع این گروه ها بن بست برای سیاست خارجی آمریکا در قبال تحولات خاورمیانه و از جمله بحران سوریه محسوب می شوند که حمایت از آن ها خطر بزرگ تری برای منافع آمریکا در مقابل چالش گران منطقه ای خواهد بود، همان گونه که سرکوب آن ها تقویت دولت های مخالف نظم هژمونیک منطقه ای آمریکا را در پی خواهد داشت.

ترامپ نگرانی اصلی خود در خاورمیانه را اسلام افراطی اعلام نمود و گفت: « تمام اقدامات باید در محور این هدف باشند و هر کشوری که این هدف را دارد، متحد ما است. (یزدان فام، ۱۳۹۵: ۱۵۲) با وجود این، برخی همانند ریچارد مورفی سفیر سابق آمریکا در سوریه و عربستان و مشاور پیشین وزارت خارجه ایالات متحده در خاورمیانه معتقدند که «هیچ گونه شواهدی وجود ندارد که نشان دهد دولت ترامپ برای دوره پسا داعش، استراتژی جامعی در خصوص سوریه و یا در واقع در سطح گسترده تر برای خاورمیانه داشته باشد.» (روزنامه ایران، ۱۳۹۶: ۱۴) به هر صورت، در پی استفاده از سلاح شیمیایی در ۷ آوریل ۲۰۱۷ در شهرک خان شیخون استان ادلب سوریه، که ترامپ این اقدام را متوجه رژیم اسد دانست، به نظر برخی اتفاق مهمی در سیاست خارجی آمریکا در قبال بحران سوریه به وقوع پیوست. سه روز پس از حمله شیمیایی در شهرک خان شیخون، دولت ترامپ از طریق ناوگان دریایی آمریکا در دریای مدیترانه ۵۹ موشک تاماهاوک به سمت پایگاه هوایی سوریه در شهر حمص شلیک نمود. (ساجدی، ۱۳۹۶:

۸۴) همین سیاست اعمالی ترامپ موجب شد برخی به این نتیجه برسند که در راهبرد خاورمیانه ای آمریکا به ویژه نسبت به دوره اوباما چرخش جدی رخ داده که متأثر از روحیه نظامی گری ترامپ و تیم سیاست خارجی او است، در حالی که می بایست ویژگی های ترامپ را در سطح عامل فردی در کنار سایر عوامل سطوح ملی و بین المللی در این خصوص لحاظ نمود. البته ترامپ خود پس از موشک باران سوریه اعلام نمود که اولویت ایالات متحده آمریکا نه تغییر حکومت اسد و از هم پاشیدن زیر ساخت های نظامی سوریه بلکه مبارزه با گروه های رادیکال اسلامی و جهادی است. (ساجدی، ۱۳۹۶: ۸۶)

البته اوباما نیز منکر ضرورت استفاده از کنش محدود نبود. به ویژه آن جا که گفت: «ایالات متحده در صورت نیاز به طور یک جانبه از نیروی نظامی استفاده خواهد کرد، وقتی منافع حیاتی ما اقتضا کند، وقتی مردم ما مورد تهدید باشند، یا اینکه امنیت متحدان ما در خطر قرار گیرد، آمریکا برای حفاظت از مردم و کشورش نیاز به هیچ گونه مجوزی ندارد.» (محمدزاده ابراهیمی، ملکی و وثوقی، ۱۳۹۶: ۱۳۳) لذا مجموع سیاست های اعلانی و اعمالی ترامپ در کنار عوامل سطوح فردی، ملی و بین المللی تأثیر گذار بر سیاست خارجی آمریکا نشان می دهد سیاست خارجی ایالات متحده در قبال خاورمیانه و بحران سوریه بیش از آن که حاکی از گسست از دولت گذشته باشد، تا حدود زیادی تداوم را نشان داده است و چنان که استفان والت در خصوص سیاست خارجی ایالات متحده در دولت ترامپ می گوید، «آمریکا هیچ اشتیاقی برای نقش گسترده در این منازعه ندارد. به خصوص اگر ممکن است شامل حضور نیروهای زمینی آمریکا باشد» (والت، ۱۳۹۷: ۹) آمریکا در دکترین امنیت ملی ۲۰۱۲ خود با چرخش استراتژیک به سمت آسیا پاسیفیک، الگوی مداخله گرایی در خاورمیانه را تغییر داده و خواهان افزایش نقش متحدان منطقه ای اش گردیده است و در این راستا علیرغم فشار و حتی دلخوری های متحدان منطقه ای خود از ورود مستقیم و همه جانبه نظامی با توسل به نیروی زمینی در بحران سوریه اجتناب نموده است (امینیان، ۱۳۹۶: ۲۱۰) این راهبرد تحت عنوان کنش غیرمستقیم با اتکا به متحدین منطقه ای آمریکا در خاورمیانه در دولت ترامپ نیز تداوم یافته است. استفان والت در این باره نیز معتقد است " ترامپ

در خاورمیانه به نایبان محلی خود همانند اسرائیل، مصر، عربستان سعودی، امارات متحده عربی و شبه نظامیان کرد اجازه اقدامات بیشتر در مقابله با رقبا و دشمنان منطقه ای (ایران، سوریه و روسیه) و هم چنین آشوبگران غیر دولتی شامل القاعده و داعش را داده است. (والت، ۱۳۹۷: ۹) در کنار این راهبرد دولت ترامپ به کنش محدود نیز متوسل شد که البته نباید به معنای چرخش استراتژیک در سیاست خارجی آمریکا مبتنی بر افزایش مداخله گرایی یا به عبارتی رساتر، نظامی‌گری در منطقه تلقی گردد. زیرا آمریکا هم چنان اشتیاقی به این امر ندارد. با وجود این، آمریکا در دولت ترامپ نیز موازنه مطلوب منطقه ای را بر محور حفظ نظم هژمونیک در خاورمیانه در لوای کنش غیر مستقیم و در صورت لزوم، کنش محدود در متن سیاست خارجی خود پیگیری می‌کند.

نتیجه گیری

با بازگشت جمهوری خواهان به قدرت به ویژه با تصاحب کرسی ریاست جمهوری ایالات متحده توسط ترامپ با ویژگی های منحصر به فرد شخصیتی، این گونه تداعی شد که گویی چرخش بزرگی در سیاست خارجی آمریکا رخ داده است. قضاوت های متعددی راجع به سیاست خارجی آمریکا به طور کلی و راهبرد خاورمیانه ای ایالات متحده از جمله در قبال بحران سوریه، به صورت خاص صورت گرفته است. برخی سیاست خارجی آمریکا در این دوره را با توجه به باورهای افراطی ملی‌گرایانه ترامپ، بازگشت از بین الملل‌گرایی به انزواگرایی تلقی نمودند و عده ای هم با توجه به ویژگی های خاص شخصیتی ترامپ، افزایش نظامی‌گری آمریکا در قبال تحولات خاورمیانه از جمله بحران سوریه را پیش بینی نمودند. در این پژوهش تأکید بر آن بوده که اولویت های استراتژیک سطح بین الملل آمریکا از جمله نسبت به تحولات منطقه ای حوزه خاورمیانه با جابجایی رئیس جمهور تغییرات اساسی نکرده، و به گسست مطلق دچار نشده است. این پژوهش که در پی واکاوی و تحلیل سیاست خارجی آمریکا در قبال خاورمیانه و سوریه برآمده، بر این فرضیه مبتنی بوده است که: راهبرد خاورمیانه ای ایالات متحده در قبال بحران سوریه در دوره ترامپ در مسیر تداوم سیاست خارجی آمریکا در دوره اوبامای دموکرات مبتنی بر کنش محدود و غیر مستقیم قرار گرفته است.

پژوهش در چهارچوب رئالیسم نئوکلاسیک به انجام رسیده است. رئالیسم نئوکلاسیک چهارچوب مناسبی برای تحلیل سیاست خارجی آمریکا است زیرا که به سطوح مختلف تحلیل توجه می نماید. به عبارت جامع تر، این رهیافت ضمن توجه به تأثیر متقابل ساختار - کارگزار، به ادراک رهبران، رابطه بین قدرت نسبی و سیاست خارجی و موازنه سازی نیز می پردازد. تحلیل سیاست خارجی آمریکا با توجه به بررسی نقش عوامل سطوح فردی، ملی و بین المللی به واقعیت نزدیک تر است.

در سطح فردی، ترامپ فردی است با ویژگی های خاص. در یک جمله کوتاه، او را فردی موفق به لحاظ اقتصادی و نا آگاه به لحاظ سیاسی می دانند. اگرچه گفته می شود که ترامپ حتی برای ساختارهای سیاسی آمریکا ارزش قایل نیست و بسیاری از مواضع و سیاست های اعلانی ترامپ به ویژه در دوره انتخابات و حتی ماه های اولیه پس از انتخاب، مویذ چنین ادعایی است، اما باید در نظر داشت که سایر عوامل سطح ملی و بین المللی نیز نقش موثری در سیاست خارجی آمریکا دارند. به طور کلی دو برداشت از سیاست خارجی دولت ترامپ عبارت از بازگشت به انزوگرایی و تشدید مداخله گرایی و نظامی گری مطرح شده، که البته هر دو رویکرد قابل نقد است. سیاست نظامی ترامپ جالب توجه است. دولت ترامپ ضمن آن که بر بازسازی نیروی نظامی آمریکا تاکید دارد و عملاً بودجه نظامی کشور را افزایش داده است، لیکن بر این امر هم تاکید دارد که باید از ورود به جنگهای غیر ضروری اجتناب شود. از سوی دیگر، منطق سیاست خارجی ترامپ بر پایه منفعت جویی اقتصادگرایانه قرار دارد. بر این پایه، ترامپ بر لزوم پایان بخشیدن به سواری مجانی کشورها و حتی متحدین خاورمیانه ای آمریکا از تأمین هزینه های امنیت منطقه ای شان توسط ایالات متحده اصرار دارد و بر این باور است که کشورها باید سهم خود از هزینه های تأمین امنیت شان را بپردازند.

باورهای خاص ترامپ از جمله ملی گرایی افراطی متأثر از سایر عوامل سطح ملی تأثیر گذار بر حوزه سیاست داخلی و خارجی از قبیل کنگره، لابی ها و مراکز تحقیقاتی تا حدود زیادی تعدیل گردیده است. از سویی دیگر بحرانهای اقتصادی و اجتماعی آمریکا را نباید نادیده گرفت، ضمن اینکه بیزاری افکار عمومی آمریکا از آغاز جنگی جدید نیز باید مورد توجه قرار گیرد. در سطح بین المللی نیز موقعیت هژمونیک آمریکا مانع از

بازگشت مجدد به دوران انزوآگرایی گردیده، ضمن آن که ظهور چین و رشد پایدار اقتصادی آن، توجه به حوزه آسیا پاسیفیک را در متن سیاست خارجی ایالات متحده، فارغ از جابجایی قدرت عالی اجرایی این کشور، قرار داده است. علاوه بر آن، لزوم حفظ نظم هژمونیک بر پایه موازنه مطلوب منطقه ای موجب شده تا خاورمیانه علی‌رغم آن که ترامپ آن را باتلاق بزرگ خواند، هم چنان در دستور کار سیاست خارجی آمریکا باقی بماند. لذا دولت ترامپ علیرغم توسل به کنش محدود همانند موشک باران پایگاه های هوایی سوریه به بهانه حمله شیمیایی آوریل ۲۰۱۷ خان شیخون، راهبرد خاورمیانه ای آمریکا مبتنی بر کنش غیر مستقیم با حمایت از متحدین منطقه ای از جمله در قبال بحران سوریه را که از دولت اوباما بر جا مانده، دنبال نموده است. شایان ذکر است که منطقی دونالد ترامپ در پیروی از این راهبرد با منطق دولت اوباما کمی متفاوت است. باراک اوباما اساساً به لزوم چرخش استراتژیک به سمت آسیا پاسیفیک پایبند، و لذا معتقد به لزوم کاهش مداخله در تحولات خاورمیانه بوده، اما ترامپ معتقد است خاورمیانه یک باتلاق بزرگ است که آمریکا باید از آن دور بماند و نباید با پرداخت هزینه‌های تامین امنیت منطقه ای، به متحدین خاورمیانه ای سواری مجانی دهد. لذا راهبرد خاورمیانه‌ای آمریکا در هر دو دولت اخیر مبتنی بر کاهش مداخله و تسهیم هزینه از طریق کنش غیر مستقیم توسط متحدین منطقه ای بوده است. علت این امر هم تأثیر متقابل نقش عوامل سطوح سه گانه فردی، ملی و بین المللی سیاست خارجی آمریکا در موقعیت قدرت هژمون بین المللی است.

منابع

- آدمی، ع و پیروزیان، ا. ۱۳۹۰. " تبیین راهبرد امنیتی ایالات متحده آمریکا در قبال عربستان سعودی در دوران پسا جنگ سرد"، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین المللی، شماره هشتم، پاییز، صص ۷۹-۵۱.
- امینیان، ب. ۱۳۹۶. "به کار گیری زور به عنوان ابزار سیاست خارجی آمریکا، معضل فراروی ترامپ"، مجله سیاست دفاعی، سال بیست و پنجم، شماره ۹۹، صص ۲۲۲ - ۱۹۱.

- آهویی، م. ۱۳۹۶. "تحلیلی بر راهبرد اتحادهای آمریکا در خاورمیانه و گزینه های محتمل در قبال ایران"، فصلنامه پژوهش های روابط بین الملل، دوره اول، شماره ۲۳، صص ۷۷-۴۳.
- بورگر، ج. ۱۳۹۶. "انتقادات از نظرات دونالد ترامپ در خصوص حادثه تروریستی لندن"، روزنامه گاردین، ترجمه زهرا شریعتی، روزنامه مستقل، شماره ۱۶۳، ۱۸ خرداد ۱۳۹۶، ص ۶.
- پوراحمدی، ح و منصوریان ا. ۱۳۹۳. "تغییرات سیاست خارجی آمریکا و تحولات خاورمیانه"، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هفدهم، شماره ۴.
- پوستین چی، ز. ۱۳۹۶. "چند جانبه گرایی تهاجمی ترامپ در کنش راهبردی ناتو"، فصلنامه علمی پژوهشی سیاست جهانی، دوره ششم، شماره اول، صص ۱۲۴-۱۰۳.
- حق شناس، م. ۱۳۹۲. «واقع گرایی نئوکلاسیک: از سیاست بین الملل تا سیاست خارجی»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و هفتم، شماره ۳، پاییز.
- درج، ح و آقایی، س د. ۱۳۹۶. "جایگاه راهبردی یمن در سیاست خارجی و امنیتی ترامپ"، فصلنامه مطالعات روابط بین الملل، سال دهم، شماره ۴۰، صص ۶۸-۳۹.
- دلیری، ج. ۱۳۹۶. "بررسی شاخص های برند سازی شخصی و سیاسی ترامپ و بازنمایی رسانه ای آن با تأکید بر رقابت های انتخاباتی ۲۰۱۶ ایالات متحده"، رسانه، سال بیست و هشتم، شماره ۲، صص ۵۱-۲۵.
- دهشیار، ح. ۱۳۹۵. "ترامپ و محوریت توانمندی های اقتصادی و نظامی در قلمرو سیاست خارجی"، فصلنامه پژوهش های روابط بین الملل، دوره اول، شماره ۲۲، صص ۳۴-۱۵.
- دهقانی فیروز آبادی، ج. ۱۳۹۰. «واقع گرایی نو کلاسیک و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و پنجم، شماره ۲، تابستان.
- دیلیم صالحی، ب و صائبی، غ. ۱۳۹۶. "تحلیل سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در قبال پرونده هسته ای ایران با رویکرد سیستمی"، فصلنامه پژوهش های راهبردی سیاست، سال ششم، شماره ۲۱، صص ۱۵۰-۱۲۷.
- روزنامه ایران. ۳۰ مهر ۱۳۹۶. "ترامپ استراتژی جامعی برای پسا داعش ندارد"، گفتگوی ایران با ریچارد مورفی سفیر سابق آمریکا در سوریه و عربستان، سال بیست و سوم، شماره ۶۶۲۴، ص ۱۴.
- روزنامه صنعت جهان. ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۶. "نظامی گری در سیاست خارجی آمریکا"، سال سیزدهم، شماره ۳۶۱۸، ص ۴.
- روغنگران، ع. ۱۳۹۷. "استراتژی ترامپ از زبان پمپئو"، روزنامه صبح امروز، سال اول، شماره ۲۱۵، ۲ خرداد ۱۳۹۷، ص ۲.
- زروندی، م و فیضی، ف. ۱۳۹۰. "تجزیه و تحلیل سیاست خارجی آمریکا در عراق پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱"، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره چهاردهم، بهار، صص ۲۱۳-۱۷۷.

- ساجدی، ا. ۱۳۹۶. "سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ؛ مطالعه موردی بحران سوریه و حمله موشکی آمریکا" ، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال دهم، شماره ۴۰، صص ۹۲-۶۹.
- سریع‌القلم، م. ۱۳۹۵. "نظام بین‌الملل و ژئوپلیتیک جدید خاورمیانه"، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره اول، صص ۱۳۹-۱۰۱.
- سلیمان زاده، س، امیدی، ع و ترابی، س. ۱۳۹۷. "راهبرد سیاست خارجی ترامپ، هیبرید نو انزوا گرایی و واقع‌گرایی"، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست گذاری عمومی، دوره X، شماره XX، صص ۱۸-۱.
- شفیعی، ن. ۱۳۹۶. "تبیین عوامل موثر بر اتخاذ استراتژی دولت ترامپ نسبت به افغانستان"، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره اول، شماره ۲۴، صص ۱۳۲-۱۰۹.
- کالاها، پ. ۱۳۸۷. "منطق سیاست خارجی آمریکا: نظریه‌های نقش جهانی آمریکا"، ترجمه داود غریباق زندی، محمود یزدان فام و نادر پور آخوندی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.
- کریمی فرد، ح. ۱۳۹۶. "سیاست خارجی ترامپ و واقعیت‌های نظام بین‌الملل"، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست گذاری عمومی، دوره X، شماره XX، صص ۱۸-۱.
- لاول، ج. ۱۳۷۱. «چالش‌های سیاست خارجی آمریکا»، ترجمه حسن نورایی بیدخت، تهران: نشر سفیر، چاپ اول.
- محمدزاده ابراهیمی، ف، ملکی، م ر و وثوقی، س. ۱۳۹۶. "دونالد ترامپ و میراث سیاست واقع‌گرایانه اوایما در خاورمیانه"، فصلنامه علمی پژوهشی سیاست جهانی، دوره ششم، شماره دوم، صص ۱۵۳-۱۲۴.
- محمدزاده ابراهیمی، ف و ملکی، م ر. ۱۳۹۵. "دکترین سیاست خارجی اوایما و رژیم صهیونیستی"، فصلنامه روابط خارجی، سال هشتم، شماره ۳، پاییز، صص ۱۴۴-۱۱۵.
- مختاری، ع و دانش‌نیا، ف و قاسمی، ر. ۱۳۹۴. "ریشه‌های ناکامی سیاست خارجی آمریکا در عراق"، فصلنامه علمی پژوهشی سیاست جهانی، دوره ۴، شماره ۲، تابستان.
- مسعودی، ح ع ، ۲۰ شهریور ۱۳۹۵، "برای خاورمیانه بدون آمریکا برنامه نداریم"، گفت و گوی همدلی با دکتر حیدر علی مسعودی، روزنامه همدلی، سال دوم، شماره ۴۱۴، ص ۳.
- منوری، س ع و رستمی، ب. ۱۳۹۶. "بازسازی ائتلاف‌های آمریکا در حوزه عربی خلیج فارس"، فصلنامه علمی پژوهشی سیاست جهانی، دوره ششم، شماره ۲، صص ۲۱۴-۱۸۹.
- میر احمدی، ف س. آذر ۱۳۹۵. "سیاست خاورمیانه‌ای دولت آینده آمریکا"، دیده بان امنیت ملی، شماره ۵۶، صص ۷۱-۶۷.
- والث، ا. دوم اردیبهشت ۱۳۹۷. "آیا ترامپ رئالیست شده است؟"، روزنامه همدلی، شماره ۸۵۵، سال چهارم، ص ۹.

یزدان فام، م. ۱۳۹۶. " راهبرد دولت ترامپ در مورد ایران؛ اهداف و ساز و کارها"، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۷۵، صص ۶ - ۱.

یزدان فام، م. ۱۳۹۵. " سیاست خارجی ترامپ و جمهوری اسلامی ایران"، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال نوزدهم، شماره ۴، صص ۱۶۴ - ۱۳۹.

- Ashford, E and Shifrinson, J R. I .2018. "Trump s national security strategy: A critics dream", Texas national security review, Volume. 1, Issue. 2, pp: 138 – 144.
- Abdullahi , A A, Balogun, A D, Hafiz Bin Mohamed, A M and Salleh, M A .2017. "Effect of Donald Trump foreign policy toward the Muslim World: the Israeli – Palestinian issues" , World applied sciences journal, 35(9), pp: 1709 – 1717.
- De Castro, R C .2013. "The Obama administration s strategic pivot to Asia: from a diplomatic to strategic constraintment of an emergent China?", the Korean journal of defense analysis, Vol. 25, No. 3, pp: 331- 349.
- De Coster, J L .2014, "Negotiating the great game: ending the US intervention in Afghanistan", The Fletcher forum of world affairs, Vol. 38: 2, pp: 73 – 100.
- Dombrowski, p and Reich, S. 2017, " Does Donald Trump have a grand strategy?" , International affairs, 93: 5, pp: 1013 – 1037.
- Jamshidi, M. 2014. "The Islamic Awakening and transformation of the united states ppolicy towards Iran",Iranian Review of foreign affairs, vol.5,no.2, summer,pp:59-81.
- Krieg, A .2016. "Externalizing the burden of war: the Obama doctrine and U.S. foreign policy in the middle east", international affairs , 92:2 , pp: 97-113.
- Kontos, M .2017. "U.S Middle East strategy under president Trump s isolationist foreign policy", Eastern Mediterranean policy note, No. 14, pp: 1- 7.
- Lanteigne, M .2016. "A pivot to what? Asia – pacific foreign policy under Trump", policy Brief, 39, pp: 1- 4.
- Lawler, D .2015. "what dose Donald Trump think of immigrants, Saudi Arabia and the Iran nuclear deal?", [http:// www. Telegraph.Co.uk/news/worldnews/ US-election/11806565](http://www.Telegraph.Co.uk/news/worldnews/US-election/11806565).
- lieberfeld, D .2005. "Theories of conflict and the Iraq war" , International journal of peace studies, Volume. 10, Number. 2, pp: 1 – 21.
- Mamadkul, J .2017. "Saudi Arabia-Iran's foreign policy crisis: A case of Execution of Saudi Shia cleric sheikh Nimral-nimr", Rjsh, vol. 4, no. 1, January, pp: 75-82.
- Mastanduno, M and College, D .2008. "After Bush: a return to multilateralism in U.S. foreign policy?, Nanzan review of American studies, volume. 30, pp: 33 – 46.

- Mearsheimer, J. 2010. "The Gathering Storm: China's challenge to U S power in Asia", The Chinese journal of international politics, Vol. 3, pp: 381 – 396.
- Mossallanejad, A .2017. Trumps Middle East policy making and the Future of security ." Geopolitics Quarterly, volume. 12, No. 4 , Winter, pp: 39 - 65.
- Mossalanejad, A .2018. "The Middle East security and Donald Trump's grand strategy", Geopolitics Quarterly, Volume. 13, No. 4, pp: 20 – 52.
- Salehi Esfahani,H .2012." The Economic ties and Political interests of the United States in the Middle East and North Africa", SNU American studies journal , no. 35.1 , April, pp: 1-23.
- Scharf, M .2016. "How the war against ISIS changed international law", Journal of International law, 48, pp: 1 – 55.
- Shamieh, L and Zoltan, S .2015. "The rise of the Islamic state of Iraq and Syria (ISIS)", NARMS, Vol. 14, No. 4, pp: 363 – 378.

